

شماره دوم - سال اول - فروردین ماه ۱۳۹۹



تمایز

ماهنامه تخصصی - دانشجویی رشته مدیریت فرهنگی و هنری

- داستانک: بهار
- نقد فیلم: انگل
- معرفی کتاب: پری دُخت
- هشتگ قهرمان سلامت
- درس هایی در آینه ویروس کرونا

۳ / هشتگ قهرمانان سلامت



۴ / داستا‌نک: بهار



۶ / معرفی کتاب: پیری دخت

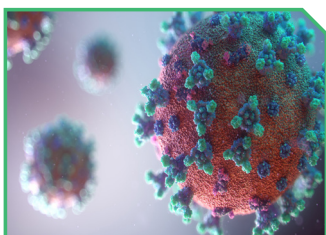


۸ / نقد فیلم: انگل (۲۰۱۹)



یادداشت استاد:

۱۳ / درس هایی در آینه ویروس کرونا



نشریه تمایز

ماهنامه دانشجویی مدیریت فرهنگی و هنری

سال اول / شماره دوم / فروردین ماه ۱۳۹۹

@TAMAYOZ_MAG

صاحب امتیاز: انجمن علمی رشته مدیریت فرهنگی و هنری دانشگاه علم و فرهنگ

مدیر مسؤول: نیلوفر فروغی

سر‌دبیر: سجاد محمدنژاد

مدیر داخلی: محدثه اسمعیل

ویراستاران: آیلین محمدزاده، فاطمه اکبری

هیئت تحریریه:

سیده عارفه صدر، کیمیا ترکاشوند، سید امیر هاشمی، فاطمه منفرد

با سپاس بی کران از استاد ارجمند
دکتر مه‌ری سادات موسوی

جهت همکاری و ارتباط با ما در شبکه های
اجتماعی با آیدی

@TAMAYOZ_MAG_ADMIN

در تماس باشید.





هشتگ قهرمانان سلامت

سیده عارفه صدر



من هیچ وقت به اندازه کافی از آنان قدردانی نکردم. نه به اندازه کافی از مادرم و نه از هرکسی که این روزها نبودن کنار خانواده را برای سلامت جامعه به جان خریده است. من تشکر می‌کنم. از مادرم و همه پزشکانی که متعهدانه این روزها را با تمام قوا برای سلامت بیماران تلاش می‌کنند. من تشکر می‌کنم. از همه پرستارانی که دوری از فرزندانشان را تاب می‌آورند تا ریشه کن شدن بیماری را جشن بگیرند. من تشکر می‌کنم. از همه بهیارانی که پا به پای کادر درمان از هیچ تلاشی مضایقه نمی‌کنند. من تشکر می‌کنم. از همه افرادی که قرنطینه برای آنان معنایی ندارد و این روزها، هم با کرونا مبارزه می‌کنند و هم در محل کار حاضر می‌شوند.

من، به نمایندگی از نشریه تمایز و همه دست اندرکاران آن با تمام وجود از تلاش‌های همه جوانمردان و شیر زنان سرزمینم قدردانی می‌کنم. باشد که روزهای بدون کرونا را کنار یکدیگر جشن بگیریم. ما را به سخت جانی خود این گمان نبود.

مدام با خودم مرور می‌کنم. پارسال این موقع کجا بودم؟ چه می‌کردم؟ امسال چه می‌کنم؟ اگر قرار بود تنها یک اتفاق مشترک به همه ما ثابت کند هیچ چیز قابل پیش بینی نیست، و ویروس کرونا به تمامی حق خودش را ادا کرد. حالا همه ما شرایط یکسانی داریم. در خانه مانده ایم و برای قطع زنجیره شیوع، جز این، کاری از دستمان بر نمی‌آید.

مدام با خودم مرور می‌کنم.

پارسال این موقع مادرم بیمارستان بود. امسال هم بیمارستان است. به تقویم نگاه می‌کنم. از روی تقویم یک ماهی می‌شود که جز چندساعتی کوتاه ندیدم. همان چندساعت هم به اصرار خودم بود. در حیاط بیمارستان ایستادم و مامان تا پشت در ورودی بیشتر نیامد. اشاره کردم ماسکش را در بیاورد. سرش را به بالا و پایین حرکت داد که یعنی نه، نمی‌شود. خواهش کردم. بی میل ماسک را در آورد. رد ماسک را که روی صورتش دیدم نخواستم دختر ضعیفی باشم. لبخندی به رویش پاشیدم و قلبم را نشان دادم. می‌خواستم بدانم قلبم برای او می‌تپد. همان لحظه مامان را از بلندگوهای بیمارستان صدا کردند. خانم دکتر عزیز من باید می‌رفت. دستی برایم تکان داد و گفت برو. قبلا سفارش کرده بود زیاد نمانم. وقتی برگشتم حالا قطره‌های اشک دیگر در اختیار من نبودند. پشت پای مامان با اشک هایم آب ریختم. مادرم را به خدا سپردم.

مدام با خودم مرور می‌کنم.

از روزی که مادرم را دیدم شغل‌ها را یکی یکی می‌شمارم. من تنها نیستم. خیلی از ما پای سفره هفت سین امسال یک نفر از خانوادمان را کم داشتیم. خانواده آتش نشان‌ها، خانواده نیروهای امدادی، خانواده پرستاران، خانواده بهیاران و... دورکاری در این مشاغل معنایی ندارد. ما همه نگران عزیزانمان هستیم.

مدام با خودم مرور می‌کنم.



بهار

داستانک

کیمیا ترکاشوند

می کند. عادت دارد دلبری و طنزازی کند. عادت دارد شهر را پر از هیاهو کند و نفس شهر را تازه کند. به آخرین روزهای اسفند سپرده بود که با باران غم ها را از شهر بشورند. راستی صدای پاکوبی های حاجی فیروز را می شنیدی؟ چه قشنگ سکوت عجیب شب ها را می شکست. با صدایی بلند اعلام می کرد که سالی یک روز می آید. در صدایش حالی غیر قابل وصف موج می زد وقتی از مردم می خواست که نگاهش کنند. دیدی در گوشه کنار این شهر بزرگ در زیر آسمان تاریک شب یک نفر تمام آرزوهایش را بر روی بالن آرزوها نوشته بود و آن را راهی آسمان کرده بود و بالنش نقطه ای می شد در دل آسمان بزرگ و تاریک درست مثل یک ستاره؟ دیدی عده ای در آخرین شب سه شنبه سال از کوه غم هایشان آتش درست می کردند و آن ها را می سوزاندند تا خدایی نکرده به سال بعد راه پیدا نکند؟ وقتی فقط چند ساعتی به تحویل گرفتن سال نو می ماند بچه ها در بین ماهی های کوچک قرمز رنگ ماهی خودشان را انتخاب می کردند، پسر بچه ها تخم مرغ ها را با دقت تمام رنگ می کردند، دختر بچه ها دور سبزه شان

می دانی بهار برای من از کجا شروع می شد؟ از همان جایی که نقطه آغازین تمام پایان ها بود... وقتی که با دستمالی سفید گرد و غبار را از خانه ام پاک می کردم. وقتی که پنجره خانه را باز می کردم و عطر بهارنارنج به مشام می رسید، عطرش را با تمام وجود نفس می کشیدم و انگار که آخرین بار است نفس می کشم. وقتی که روزها و ساعت های زیادی از اسفند را در بازار ها می گذراندم و آن شلوغی ها را تماشا می کردم. وقتی که برای خریدن یک وسیله کوچک به سراغ بساط دست فروش ها می رفتم و در آخر با یک بغل خرید بر می گشتم؛ بهار برای من از همین تجربه ها شروع می شد. از زمانی که اسفند در سرازیری می افتاد و روز های پایانی اش را سپری می کرد. شهر آماده می شد برای استقبال از بهار، کسانی که تکاپوی شهر را می دیدند بهار را می فهمیدند و آن هایی که عاشق نو شدن و تازگی بودند. بهار رسم عاشقی را از همه بهتر می دانست. خاطرش برای همه عزیز بود. بلد بود خودش را خوب در دل مردم جای دهد. بهار است دیگر... دوست داشتنش فرق



ربان قرمزی می بستند، در جایی دیگر مادری آینه و قرآن را روی میز می گذاشت، مادر بزرگ خانواده بعد از پختن سمنو آن را درون ظرفی می ریخت، پدر بزرگ چند سکه از جیبش درمی آورد و پدر سیب سرخی را روی میز قرار می داد و آرام آرام سفره هفت سین آماده می شد. ننه سرما هر چه غم و غصه و ناراحتی بود را با هزار زحمت در چمدانش جای می داد و آن ها را با خود می برد. به شادی هایمان رنگ دوباره ای می بخشید و آن هایی که فراموششان کرده بودیم را برایمان یاد آوری می کرد. بهار که نزدیک می شد و چند دقیقه ای وقت بود تا برسد، در آن دقیقه ها مادر بزرگ ذکر می گفت. پدر بزرگ عیدی بچه هایش را در بین صفحه اول قرآن می گذاشت و قرآن می خواند. مادر و پدر دعا می کردند. بچه ها چشم هایشان را می بستند و از ته دل آرزو می کردند برای سالی بهتر و زیباتر و همه می خواندند:

یا مقلب القلوب و الابصار

یا مدبر الیل و النهار

یا محول الحال و الحوال

حول حالنا الی احسن الحال

می دانم خیلی از شما با خواندن این متن یاد سال های قبل افتادید. من که هیچ وقت فکرش را هم نمی کردم بهار انقدر ساده رنگ عوض کند و باعث شود روزهایی که سرشار از طراوت و سرزندگی است را در خانه بمانم. بیچاره بهار؛ خودش هم فکر نمی کرد؛ ساکت و آرام بیاید و این دل خوشی های کوچکش هم از ما بگیرد. حال دل خیلی از ما خوب نیست. از استرس و اضطراب و نگرانی لبریزیم. برای برگشتن روزهای قبل، برای سلامتی عزیزانمان این روزها بیشتر دعا کنیم... موافقید این بار سر بهار توافق کنیم؟



معرفی کتاب: «پری دخت»

فاطمه منفرد



مجله
ادبیات
نشریه
دانشجویی
تعمیرت
نوعی و
هنری
شماره دوم
سال اول
پرونده به ماه ۱۳۹۹

راستش پریدخت را در این روزهای پر دلهره و عجیب در خانه ماندمان انتخاب کردم تا اندکی ذهنمان از استرس و آشوب دور، حالمان خوب و حواسمان پرت دلدادگی ساده و پاکی شود که در جریان این نامه ها بیشتر لمسش می کنیم. به قول نویسنده امر خطیر عاشقی فقره ای است که این روزها یا یادمان رفته یا از روی نسخه فرنگی اش تقلید می کنیم. خدا کند این نامه ها به درد عشاق روزگارمان بخورد. پریدخت را انتخاب کردم که چشمانمان عادت به خواندن نثر معمولی همیشگی نکنند. ویژگی منحصر به فرد این کتاب نثر شیوا، بلیغ، کامل و قدیمی آن است. چیزی که در

حین خواندن نامه ها شما را غرق لذت می کند آمیزه ای از دلبری واژه ها و تلالو چشم گیر ترکیبات بدیع است. نوعی از نثر که تنها قلم حامد عسکری از پس آن بر می آید. زمانی که پریدخت به سید محمود می گوید: «کاغذتان رسید. بوسیدم و بر دیده مالیدم. بارها خواندم و خواندم... که دست خط محبوب با دل همان کند که باهار با درخت. عفو بفرمایید اگر گله ای می کنم. به خدا، از علاقه زیاد است. شکایت از خودتان به خودتان می بریم. بر من ببخشایید. حال وطن، حال دل ماست؛

از عشق ناگزیریم و بدان محتاج، چونان تشنه از آب. این سیاهه روایتگر یکی از این عشق ها است در برشی از تاریخ سرزمینی که بسیار دوستش دارم.

حامد عسکری اینها را می گوید. او که متولد سال ۱۳۶۱ در بم کرمان است پس از سالها شاعرانگی و غزل گفتن به نثر روی آورده و اولین اثر رسمی نثر خود را با عنوان «پری دخت» و با همکاری نشر قبسات به چاپ رسانده است. یعنی سومین گام همراهیمان را با حامد عسکری هم قدم می شویم تا با هم ادبیات ناب بنوشیم و مست عطر دلپذیر دلبستگی

های گذشته شویم. پری دخت، مراسلات پاریس طهران است بین سید محمود و پریدخت بانو که هردو ساکن طهران بودند. نویسنده، سید محمود را فرستاده پاریس برای تلمذ طبابت و پریدخت را در طهران چشم انتظارش گذاشته است. مراسلات پاریس طهران در واقع نامه های این دو به یکدیگر است وقتی آنقدر از هم دورند که در فراق هم می سوزند و کلمه به کلمه این نامه ها راوی این سوختن است. در این فراق چندین ماهه، نامه هایی بین این دو نفر رد و بدل شده است و بعد هم هردویشان در دل تاریخ این سرزمین گم شده اند.

به قول نویسنده امر خطیر
عاشقی فقره ای است که این
روزها یا یادمان رفته یا از روی
نسخه فرنگی اش تقلید می
کنیم. خدا کند این نامه ها به
درد عشاق روزگارمان بخورد.



هر روز زخمی بر زخمی ورنجی بر رنجی. فی النهایه اینکه از حال دل ما غافل نباشید.» و یا سید محمود در جواب می گوید: «غریبستان فرنگ که سهل است، شما بگو در ستاره دیگر؛ هرکجا برویم، یادتان با ماست و خاطر به یادتان عاطر است.» با خود می گوید این همه کلمه چطور با این دقت و زیبایی کنار هم ردیف شده اند؟ حتی از خود می پرسید مگر می شود فقط تعدادی نامه در کنار هم قرار بگیرد اما سیر نامه ها کاملاً داستان مند و پرفراز و نشیب باشد؟ اصلاً تیر خلاص را بزنم. می توانم بگویم اگر بخوادم تنها یک دلیل برای معرفی این کتاب پیدا کنم پایان بندی آن است که به هیچ عنوان ناامیدتان نخواهد کرد. و در نهایت باید به دو ویژگی ساختاری این کتاب اشاره کنم. اول اینکه نمی توانم از طراحی جلد و صفحه آرایی بی نظیر کتاب که هنر دست زینب ربانی خواه است چشم پوشی کنم. و دوم پنج صفحه واژه نامه در انتهای کتاب که از ویژگی های آن است. اگر کلماتی را از نشر قدیمی و ممتنع نامه ها متوجه نشدید به واژه نامه مراجعه کنید تا حتی کلمه ای برای شما مبهم باقی نماند. پس بیایید در روزهایی که دوست داشتن در جهان با دور بودن معنا می شود جنس فراق پریدخت بانو و سید محمود را هم تجربه کنیم. روزهای بهاری در خانه ماندمان را به کرشمه های دل های بی قرار پریدخت و سید محمود بسپاریم. دلتان گرم عشق.



خرید اینترنتی (نسخه فیزیکی)

<https://adabbook.com/پری-دخت/>

- نام کتاب: پری دخت
- زیر عنوان: مراسلات پاریس طهران
- نویسنده: حامد عسکری
- ناشر: قبسات
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحه: ۱۴۰
- قیمت (در این تاریخ): ۲۵۰۰۰ تومان



نقد فیلم: انگل (۲۰۱۹)

سیدامیرهاشمی



نشریه
دانشجویی
مجله ترویجی و هنری
شماره دوم
سال اول
پروژه تابستانه ۱۳۹۹

فیلم از یک آبشخور سرچشمه می‌گیرند؛ اما این فیلم اصلاً به آن شاهکار نزدیک نیست؛ دله‌دزد های فروشگاه قصه خانواده‌ای است انتخابی که خواهان تغییر و تحول طبقه اجتماعی خود نیستند و دزدی کردن آنها نیز نه برای بهتر کردن سطح زندگی خود بلکه برای پایداری خانواده است. اما در انگل بحث درباره تغییر طبقه است و در چگونگی تغییر حرف‌هایی هست که در ادامه گفته خواهد شد. در این نقد سعی می‌شود بیشتر درباره محتوا حرف زده شود تا تکنیک و قبل از شروع هر بحثی به سراغ اسم فیلم می‌رویم؛ برخی بر این باورند که انگل اسمی درخور فیلم و در خدمت داستان است. این افراد می‌گویند انگل به خانواده فقیر داستان اشاره دارد که مانند انگل یکی یکی وارد خانه ثروتمندان می‌شوند و از شیر آنان استفاده می‌کنند اما انگل در فرهنگ لغت خارجی

هشدار: در صورتی که تاکنون موفق به تماشای فیلم (انگل) نشده‌اید، در نظر داشته باشید، این نوشته افشاکنده بخش‌هایی از داستان فیلم است!

پس از جشنواره کن و سر و صداهایی که این فیلم به پا کرد و جوایزی که گرفت چند خطی درباره اش نوشتیم اما هیچ وقت فکر نمی‌کردم این فیلم آن‌قدر بزرگ شود و جوایز دیگری را هم از

آن خود کند که مجبور به پخش آن نوشته‌ها شوم، اما حالا زمانش فرا رسیده است. انگل فیلم مدرن و خوش ساختی است که توانسته از برخی تکنیک‌های هنری به خوبی استفاده کرده و جایگاهی در میان فیلم‌ها پیدا کند. قبل از اینکه وارد فیلم شویم باید نکته‌ای را عرض کنم. بسیاری از اهالی سینما فیلم انگل را نزدیک به فیلم دله‌دزد های فروشگاه شاهکار کوریدا می‌دانند و معتقدند این دو

انگل فیلم مدرن و خوش ساختی است که توانسته از برخی تکنیک‌های هنری به خوبی استفاده کرده و جایگاهی در میان فیلم‌ها پیدا کند.



چپ است. وارد فیلم شویم تا کمی بحث ملموس تر شود. خانواده فقیر نه تنها در خانه ای فقیرانه زندگی می کنند که باید هم همین طور باشد بلکه در محیطی آگزوتیک هم به سر می برند؛ زیرزمینی محقر که فردی هر از گاهی روبه روی آن ادرار می کند و این خانواده هیچ جوابی به آن نمی دهد. کارگردان از طرف خانواده که هیچ، حتی میزانشن و قاب را هم به نفع خانواده فقیر قرار نمی دهد و با میزانشن هم به آنان توهین می کند و آن اسلوموشن کودکانه که هیچ حسی را در مخاطب بر نمی انگیزد. نمای اول فیلم تصویر جوراب هایی است در فورگراند و پشت شیشه و سپس وارد فیلم می شویم. این، نوعی تفکری است به شدت آگزوتیک که از همان دقایق اول برنده این دوئل مشخص می شود.

بعد از این سکانس، سم پاشی شروع می شود و آنان پنجره را نمی بندند و از آن سم استفاده می کنند و درحالی که دود کل خانه را گرفته این ها نشستند و به کار خودشان مشغول اند. این سکانس یعنی چه؟ یعنی کارگردان نماد فقرای داستان را به امثال سوسک بودن تقلیل داده و به شدت تحقیر آمیز به آنان نگاه کرده است. بسیاری از

کسانی که این فیلم را دیدند مجذوب آن سنگ به اصطلاح شانس شده بودند که چطور زندگی را مثلاً تغییر می دهد. به واقع این سنگ قرار بود برای پسر خانواده شانس بیاورد اما همین سنگ به سرش برخورد می کند و متأسفانه کارگردان به ما نشان نمی دهد که چه الفت و انسی بین سنگ و پسر شکل گرفته و این نسبت چیست. وقتی پسر جعبه سنگ را باز می کند دوربین پی او می شود از سنگ به سمت پسر و زاویه دوربین نگاه سنگ به پسر می شود و وقتی دوربین کات می خورد می بینیم سنگ دست پدر است که این اشتباه تکنیکی بزرگی است. پسر سنگ را برمی دارد و به آن خیره می شود؛ جوری که نفر سوم ما در عمق میدان فلو می شود و جاذبه بین این پسر و این سنگ برقرار می شود. از زمانی که پسر قرار است وارد خانه ثروتمندان شود دیگر از لنز تله با عقب رفتن، فیلم برداری نشده چون نمی خواهد ما را از شخصیت دور کند و کمی از عمق میدان را حذف می کند. سکانسی که پسر فقیر وارد آن خانه می شود بسیار دقیق

به معنای کسانی است که از تولید خارج شده اند در حالی که معنای طبقه کارگر و مفهوم آن دقیقاً برخلاف این اسم و این طرز فکر است. باید اشاره کنم که هر فقیری فقیر نیست! انگل از لحاظ تکنیکی فیلمی به شدت درست و اصولی است و کارگردان ماهرانه اثر خود را ساخته و به آن شکل داده است. از جمله تکنیک های درست فیلم رنگ این فیلم است. در خانه خانواده فقیر تمامی رنگ ها طیف سبز مرده و محاصره شده را دارند که نشان دهنده سردی و به نوعی زیر سایه شیطان بودن است که اجازه جولان به آن ها را نمی دهد. در اوایل فیلم در سکانسی پسر خانواده فقیر با رفیقش در جایی می نشینند و نوشیدنی می خورند در اینجا نوع قرار گیری بازیگران و رنگ ها شاهکارند؛ در جایی که پسر نشسته رنگ پس زمینه سرد

و مرده ای حاکم است و در جایی که رفیق ثروتمندش نشسته رنگ نارنجی گرم حکم فرما است. پنجره خانواده فقیر رو به کف خیابان باز می شود و پنجره خانه ثروتمند رو به طبیعت سبز که واقعا این ظرایف به خوبی رعایت شده است.

در فیلم ما دو نماد داریم که در تقابل با یکدیگرند. نماد طبقه سرمایه دار و نماد طبقه

به اصطلاح کارگر. افراد فقیر ما نمی توانند جای طبقه کارگر باشند زیرا طبقه کارگر به کسانی می گویند که تولیدکننده باشند و فقط به دلیل نا عدالتی اجتماعی از استفاده از امکانات محروم شده اند اما این افراد تولیدکننده به معنای درست کلمه نیستند و با دو سکانس ساخت جعبه پیتزا نمی توان این مفهوم عمیق کارگر بودن را نشان داد. از طرف دیگر نماد خانواده ثروتمند افرادی به شدت ساده، مهربان و دوست داشتنی اند؛ کارگردان اصلاً نظام کاپیتالیستی را نمی فهمد. مگر می شود برای نماد گرفتن، سرمایه دار را ساده و مهربان و به نوعی احمق نشان دهد؟ آری می شود به شرطی که قصد و غرضی در کار باشد که در ادامه بیشتر با آن آشنا می شوید. از بحث عمیق نماد گرفتن می گذریم که در این مقال نمی گنجد. همین نکات اولیه باعث می شود فیلم از اثر هنری به یک شعار تقلیل یابد و هنر از بین برود. فیلم ساز و فیلم ادعای چپ بودن و ضد سرمایه داری را دارد اما این تنها ادعایی بیش نیست. فیلم ساز در دقایقی همراه با چپ و در اکثر فیلم بر علیه جریان

فیلم ساز و فیلم ادعای چپ بودن و ضد سرمایه داری را دارد اما این تنها ادعایی بیش نیست. فیلم ساز در دقایقی همراه با چپ و در اکثر فیلم بر علیه جریان چپ است



تهدید به فشار دادن دکمه گوشی می کند و سخنرانی جالبی می کند، حدود پنجاه سال پیش وودی آلن در فیلمش انجام داده یا مثلاً تکنیک های رد شدن ماشین در پشت سر کاراکتر و نوع آن قاب بندی های خاصش و ... شاید تا اواخر فیلم ما خودمان را گول بزنیم و بگوییم این فیلم طرف طبقه فقیر است و فیلم ساز نیز طرف آن هاست و تمام این حرف هایی که گفته شد را نشنیده بگیریم اما از سکانس آن حمله سرخپوستی دیگر نمی توانیم خودمان را گول بزنیم که زنده باد طبقه کارگر! بگذارید آن سکانس را شرح دهم. پسر فقیر با ضربه همان سنگ روی زمین می افتد و خونی شبیه به کسی که دیگر مرده است از او جاری می شود و دوربین این صحنه برخورد اولیه سنگ با سر را نشان نمی دهد اما من هر چه تقلا کردم بفهمم برای چه آن فرد ضربه دوم را به سر آن پسر زد هیچ دلیل قانع کننده ای نداشتم تا زمانی که به این نکته دقت کردم.

کارگردان ضربه دوم اصابت سنگ به سر را نشان می دهد و این ضربه، ضربه کارگردان است به این طبقه و این پسر! کمی که جلوتر می رویم شاهد این هستیم که دختر فقیر کاردی درون قلبش فرو رفته و در حال مرگ است دوربین پدر فقیر را نشان می دهد که راه می رود و در حالی که دختر در حال مرگ است این پدر هیچ نگاه و نظری به دخترش نمی کند بلکه مسئله برایش شخصی است و آن همان بو است که موجب می شود به سمت پدر ثروتمند هجوم آورد و او را به قتل برساند. اینجا بدترین سکانس فیلم است. آیا این بو چیزی فراتر از حس محبت نسبت به فرزند خویش است؟

است؛ نمای وارد از کوچه ای تمیز و سرسبز و بی زباله و رنگ های شاد خانه ثروتمندان و نور های زیادی که دوربین از آن خانه به ما نشان می دهد جوری است که انگار وارد بهشت شده ایم. از مشکلات فیلم می توان به شخصیت پردازی و همچنین فیلم نامه وصله پینه شده اثر اشاره کرد؛ پدر خانواده فقیر فردی به درد نخور، منزجر کننده و مفت خور است که ما در طول فیلم تا قبل از داخل شدن به خانه ثروتمند او را آدمی ابله فرض می کردیم ناگهان با یک کلاس

چند دقیقه ای تبدیل به یک راننده ماهر ماشین های لوکس می شود یا مادری که در حد کلفت است ناگهان تبدیل به خدمتکار درجه یک خانواده ثروتمند می شود یا دختری که به ظریف ترین شکل ممکن یک نقاشی را تحلیل و بررسی می کند و در فتوشاپ بی نظیر و در حد اساتید این حرفه است و ... هیچ رابطه انسانی درست به ما نشان داده نمی شود.

به نحوی کارگردان به ما نشان نمی دهد این افراد طی چه فرایند هایی مجهز به این سلاح های قوی شده اند و اینها چگونه ممکن است. نه شخصیتی به شکل درست ساخته می شود و نه فیلم نامه ای درست شکل می گیرد انگار که فیلم پر است از تصادفات و اشتباهات. چرا این خانواده در تمام طول فیلم حتی زمانی که خانه شان را آب می برد فردایش بهترین و شیک ترین لباس ها را به تن می کنند و چگونه چنین چیزی ممکن است؟

بهترین سکانس های فیلم کپی هایی از آثار دیگر تاریخ سینما هستند مثلاً سکانسی که آن مستخدم

هیچ رابطه انسانی درست به ما نشان داده نمی شود. به نحوی کارگردان به ما نشان نمی دهد این افراد طی چه فرایند هایی مجهز به این سلاح های قوی شده اند و اینها چگونه ممکن است.



پولدار نعمت است و برای فقیر نابودی خانه است. به نحوی می‌خواهد سوسپانسی ایجاد کند اما اصلاً تبحر ایجاد سوسپانسی را ندارد. این تنها فریب است. کارگردان در سکانس‌های آخر تیر خلاص را می‌زند و در تحلیل آخر

فیلم، فیلم‌ساز که از اول می‌خواسته با بورژوازی همراهی کند بالاخره با خیال راحت همراهی می‌کند و ندای زنده باد بورژوازی را سر می‌دهد. در کل انگل فیلمی به شدت خوش ساخت است که طرفدار سرمایه داری است و افرادی گول آن فریب‌های به ظاهر زیبای کارگردان در برخی از سکانس‌ها را می‌خورند و فکر می‌کنند این فیلم برای طبقه کارگر

ساخته شده است.

کارگردان در سکانس‌های آخر تیر خلاص را می‌زند و در تحلیل آخر فیلم، فیلم‌ساز که از اول می‌خواسته با بورژوازی همراهی کند بالاخره با خیال راحت همراهی می‌کند و ندای زنده باد بورژوازی را سر می‌دهد.

چطور این بو که نماد طبقه فرودست است مهم تر از کشته شدن دختر خویش جلوه می‌کند؟ کارگردان نتوانسته حتی یک پدر به وجود بیاورد که زندگی دخترش مهم تر از یک مسئله شخصی باشد، انگار کارگردان انسانیت و محبت را

هم از طبقه فقیر می‌گیرد و در این سکانس ما به سمت طبقه ثروتمند روی می‌آوریم. حداقل این را می‌دانیم که آنان (ثروتمندان) بزهکار و خشن نیستند و آدم‌هایی به شدت مهربان و خوش برخورد و صاف و صادق اند نه مثل این فقیرها وحشی و به شدت ضد انسانی! و در آخرین سکانس پدر فقیر در زیرزمین خانه ثروتمند قایم می‌شود و خانواده اش قول می‌دهند که

روزی آن خانه را بخرند و او را برهانند. خیلی‌ها فکر می‌کنند این سکانس آخر فیلم پیام فیلم بود و ما را به تلاش دعوت می‌کند اما خیر ابتدا این طور نیست. این سکانس حول سکانس مهم تری است. سکانسی که خانه خانواده فقیر را آب گرفته و خانواده مجبور به خوابیدن در جایی شبیه کمپ هستند. در آنجا پدر که آدمی شبه ابله است با تمی فلسفی و سیاسی جملاتی را می‌گوید که در قالب شخصیت نمی‌گنجد و وقتی نگنجد شعار فیلم‌ساز می‌شود. او به پسر می‌گوید: برنامه ریزی نکن و اجازه بده همه چیز پیش بیاید؛ این جمله یعنی اینکه در این پیش آمدن شما حق این را داری قتل کنی، دزدی کنی و هم چنین به فرهنگ کشور خیانت کنی. فیلم در قسمت‌هایی قصد فریب ما را دارد و می‌خواهد ما فکر کنیم فیلم در خدمت جریان چپ قرار دارد مثلاً سکانس باران که این باران برای

اطلاعات فیلم

کارگردان: بونگ جون هو **سال ساخت:** ۲۰۱۹ (محمول کره جنوبی)

بازیگران: سونگ کانگ هو، لی سان کیونگ، چو یو جونگ و ...

بودجه: ۱۱/۴ میلیون دلار **گیشه:** ۲۶۹ میلیون دلار

افتخارات:

* نامزد دریافت شش جایزه در آکادمی اسکار

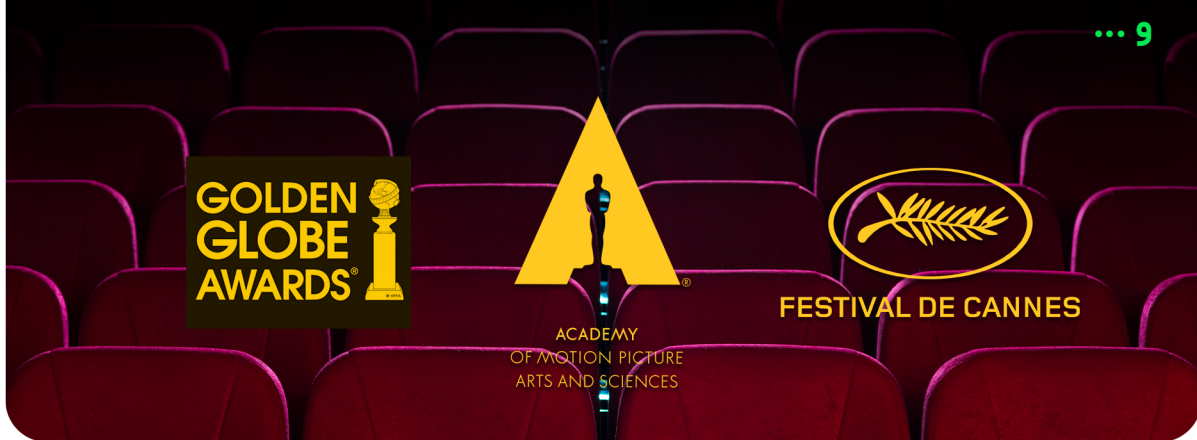
* برنده ۴ اسکار بهترین فیلمنامه، فیلم، فیلم بین‌المللی و کارگردان

* نخستین فیلم غیر انگلیسی‌زبان، برنده جایزه بهترین فیلم آکادمی اسکار

* جزو لیست ۲۵۰ فیلم برتر imdb با امتیاز ۸/۶ - و رتبه ۲۶

* برنده جایزه نخل طلای کن و گلدن گلوب برترین فیلم غیر انگلیسی

و ...



دریافت رایگان فیلم



تماشای آنلاین فیلم

<https://www.filimo.com/m/fvt۴۳>



درس هایی در آینه ویروس کرونا

دکتر مهری سادات موسوی

یادداشت استاد

این روزها که شاهد فعالیت های خودجوش اقشار مختلف مردم برای رفع نیازمندی های مقابله با این بیماری در کشور بودیم بیش از سرمایه اجتماعی واژه ایشار در ذهن جولان می داد که در نظام آموزشی و تربیتی رسمی ما کمتر به آن پرداخته می شود. ایشار، فرایند آگاهانه اهدای دارایی ارزشمند خویش به (برای) دیگری است بدون توقع دستاورد متقابل (این جهانی یا آن جهانی). پس این فرایند با آگاهی، احترام و اهداء آمیخته است. و این دقیقاً آن چیزی است که با ویژگی های انسان شناختی و معرفت شناختی جامعه مدرن که بر فردگرایی و اصالت انسان، تأکید بر بعد مادی او و عقل ابزاری استوار است، چندان همخوانی ندارد.

درس دوم: احتمالاً همه ما در این مدت با انواع درمان هایی که صفحات مجازی را مزین نموده اند برخورد کرده ایم. برخی را پذیرفته، برخی را به سخره گرفته ایم، در خصوص برخی تأمل نموده و از

قریب دو ماه است که میهمانی ناخوانده، بسی دعوت وارد زندگیمان شده و به فراخور حال عمومی هر اجتماعی، سوغاتی به همراه آورده است. برای اولین بار مردم جهان درگیر مشکلات موضوعی مشترک شده اند و آنچه بیش از هر چیزی در این بین خودنمایی می کند مواجهه فرهنگی و اجتماعی اجتماعات مختلف با این پدیده است. در یادداشت پیش رو مروری داریم بر درس هایی که در این فضا قابل برداشت بود:

درس اول: در دهه های اخیر یکی از دغدغه های صاحب نظران علوم انسانی در کشور کاهش سرمایه اجتماعی در کشور بوده است. سرمایه اجتماعی در تعریف پاتنام (۱۹۹۶) به «اعتماد،

هنجارها و شبکه هایی گفته می شود که همکاری و تعاون را برای نیل به منافع متقابل آسان می سازند». وی این مفهوم را فراتر از سطح فردی و در سطح ملی بکار گرفته است. شبکه های مشارکت مدنی و هنجارهای مستحکم رابطه متقابل را تقویت می کند. فرد کاری را برای فرد دیگر انجام می دهد به امید این که در زمان دیگر آن را جبران کند.

این روزها که شاهد

فعالیت های خودجوش

اقشار مختلف مردم برای رفع

نیازمندی های مقابله با این

بیماری در کشور بودیم بیش

از سرمایه اجتماعی واژه ایشار

در ذهن جولان می داد



در دست پزشکان بود اما راوی پست مدرن، خود بیمار است که داستان بیماری خود را شرح می‌دهد (موریس، ۲۰۰۰: ۸). فضای پزشکی مدرن حتی راه را بر طب مکمل و جایگزین بسته است و با وجود نتایج درمانی عینی و تجربی این نوع روش‌های درمانی، به دلیل عدم هماهنگی این نوع درمانها با استانداردهای جامعه پزشکی مدرن، جایگاهی برای آنها قائل نیست. ارنست و همکارانش (۱۹۹۵) از جمله روش‌های درمانی طب مکمل و جایگزین به طب سنتی، طب سوزنی، کاپروپراکتیک، طب گیاهی، هومیوپاتی، هیپنوتیزم درمانی، رفلکسولوژی، تمدد اعصاب، شفای معنوی، موسیقی درمانی و... اشاره کرده‌اند.

با ظهور شبکه‌های مجازی، ماهواره‌ها و شبکه‌های تلویزیونی که در خارج از مرزهای ملی فعالیت می‌کنند، شاهد دوران پزشکی انسان‌گرا، نیز هستیم. اینترنت به کاربرانش یک محیط دیجیتال را ارائه می‌کند که در آن به راحتی و بدون هیچ محدودیتی می‌توانند با یکدیگر صحبت کنند. از کاربردهای فضای مجازی و به خصوص اینترنت در این دوران می‌توان به استفاده بیمار از فضای مجازی برای کسب اطلاعات پزشکی و دارویی اشاره کرد. دیگر این تنها پزشک نیست که منبع اطلاعات برای بیمار می‌باشد. بیمار با ورود به فضای مجازی و دسترسی آسان به

اطلاعات از منشور حقوق بیمار، عوارض داروها و روش‌های درمانی مکمل و جایگزین مطلع می‌شود. عدم ارائه مجوز وزارت بهداشت به مراکز رشد واحدهای فناوری در حیطه طب مکمل و جایگزین سبب شده مراکز مربوطه به صورت غیر رسمی به فعالیت خود ادامه دهند. چنین شرایطی باعث شده که مشکلاتی در اطلاع‌رسانی این روش‌های درمانی به مردم و جامعه پزشکی پدید آید. آشفستگی و ارائه درمان‌های متنوع و متعدد و سردرگمی مردم در مواجهه با بیماری کرونا می‌تواند ریشه در مشکلات فوق‌الذکر نیز داشته باشد.

درس سوم: در زمانی نه چندان دور، مسابقه‌ای بین شمار قابل توجهی از افراد در شبکه‌های مجازی در خصوص نسبت دادن صفات منفی به ایرانیان جریان داشت. بعد از مدتها، حضور

برخی نیز آشفته و ناراحت شده‌ایم. به راستی چرا عرصه پزشکی و سلامت که هر گونه اظهار نظری از سوی افراد غیر متخصص در خصوص آن ممنوع شمرده می‌شود در فضای مجازی چنین وضعی یافته است. مسلماً پزشکی نیز همچون سایر شاخه‌های علمی، متأثر از جهان بینی و فلسفه حاکم بر دوره‌های مختلف است. دوران پزشکی مدرن، علاوه بر دستاوردهایی که به همراه داشته، حامل آسیب‌ها و عوارض سنگینی همچون ناتوانی در تشخیص و درمان برخی از بیماری‌ها، عوارض جانبی برخی داروها

و روش‌های درمانی پزشکی مدرن، ایجاد بیماری‌های کلینیکی، هزینه‌های سنگین و کم‌رنگ شدن اصول اخلاقی در بین برخی از صاحبان این حرفه، نیز بوده که رفته رفته آن را با بحران مواجه کرده است. انقلاب صنعتی موجب توسعه کمی و کیفی صنایع دارویی شد لیکن در کنار نتایج مثبت مصرف داروها، آثار منفی و زیان بار این نوع داروها نیز بیشتر شده است. ایلچ (۱۹۷۸) از این پدیده تحت عنوان «بیماری‌زایی کلینیکی» نام می‌برد. به عقیده او بیماران از درمان دارویی بیش از خود بیماری، که به گونه‌ای مهار شده، رنج می‌برند و به موردی از یک بیماری «پزشک‌زاد» تبدیل می‌شوند. ایلچ برای

نقد پزشکی مدرن از مفهوم «پاتروژنی (پزشک زایی)» استفاده می‌کند. این اصطلاح به طور کلی به حالات نابهنجار جسمانی یا روانی اطلاق می‌شود که ناشی از اقدامات درمانی است.

با ظهور پست مدرنیسم که اعتقادات جدیدی را درباره طبیعت، علم و تکنولوژی، سلامتی، قدرت، مسئولیت فردی و مصرف‌گرایی ارائه می‌کند، در حوزه پزشکی نیز تفسیرهای جدیدی از مفاهیم سلامت و رویکردهای آن پدید آمد. متفکران پست مدرن همه انواع علم را مربوط به تاریخ و تأثیرپذیر از فرهنگ می‌دانند، به این ترتیب نسبی‌گرایی پست مدرنیستی، علم باوری مدرنیسم را به چالش کشیده است. در دوران مدرن حقیقت بیماری فقط

دوران پزشکی مدرن، علاوه بر دستاوردهایی که به همراه داشته، حامل آسیب‌ها و عوارض سنگینی همچون ناتوانی در تشخیص و درمان برخی از بیماری‌ها، عوارض جانبی برخی داروها و روش‌های درمانی پزشکی مدرن، ایجاد بیماری‌های کلینیکی، هزینه‌های سنگین و کم‌رنگ شدن اصول اخلاقی در بین برخی از صاحبان این حرفه، نیز بوده که رفته رفته آن را با بحران مواجه کرده است.



دکتر مهری سادات موسوی

- دکتری جامعه شناسی / بررسی مسائل اجتماعی
- ریاست جهاد دانشگاهی واحد علامه طباطبایی
- استاد محترم رشته مدیریت فرهنگی و هنری



میهمان جدیدمان، کرونا ویروس، فضای گفتمانی را به سمت همدلی بیشتر سوق داد و سخن از ویژگی های مثبت ایرانیان و فرهنگ ایرانی، پس از غیبت طولانی در فضای مجازی، در این شاهره گام هویدا شده و می توان با حفظ و مراقبت از آن، خودباوری و میهن دوستی را در نسل جدید تقویت نمود.

درس چهارم: در ایام حضور این میهمان، کمتر شاهد مقابله های مسئولان کشور هستیم. فائق آمدن بر مشکلی ملی، گویا حتی به طور موقت و ظاهری انرژی و تمرکز مدیران و مسئولان را همگرا نموده تا با وفاق بیشتر بتوانند در اخراج این میهمان ناخوانده نقش مؤثری ایفا نمایند. اگر این مراقبت در خصوص بسیاری از مشکلات دیگر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حفظ شود و منافع ملی در هر زمان و هر شرایطی بر منافع فردی، حزبی و گروهی ارجحیت داده شود، اعتماد اجتماعی خصوصاً اعتماد نهادی در جامعه افزایش می یابد.

درس پنجم: قرار گرفتن در شرایطی که به واسطه شیوع بیماری کرونا، امکان انجام حضوری بسیاری از امور میسر نیست، ضعف های موجود در دولت الکترونیک را آشکارتر نمود و مشخص ساخت چه بخش دولتی و عمومی و چه بخش خصوصی باید از پتانسیل ها و ظرفیت های فضای مجازی به نحو مناسب تری بهره برند و زیرساخت های لازم را در راستای دولت الکترونیک فراگیر با زیرساخت های ملی فراهم آورد. گسترش این امر در تحقق عدالت اجتماعی نیز بسیار اثرگذار است. امروزه در حوزه آموزش و پرورش، شکاف طبقاتی رنج آوری موجود است که می توان با استفاده از این توان بالقوه و تقویت آن، در مسیر عدالت آموزش در سراسر کشور گام نهاد.

درسهایی به مراتب بیشتر از موارد فوق الذکر می توان در آینه حضور ویروس کرونا در جامعه مشاهده نمود که با کمی تأمل می تواند زوایای تاریکی از حوزه هایی که از آنها غفلت نموده ایم را برایمان آشکار سازد. این درسها مجال دیگری می طلبد که ان شاء الله می توان بدانها در آینده پرداخت.



**Arts & Cultural
Management
Association**

@TAMAYOZ_MAG

